

باسم الله به امام زمان علیه سلام و درود به امام خمینی

سلام به زرمندان

اسم من زهره است ای مادر من
پدرم میخواست جیبش را بر من
بازداند تا من را از دست او
بازداند تا من را از دست او

۹ سال دارم و فقط روزی یک وعده غذا میخورم
و باقی روزها گرسنگی میخورم
و باقی روزها گرسنگی میخورم

مادر من میگوید که من را از دست
او نجات دهد تا من را از دست
او نجات دهد تا من را از دست

قبول کنید و پس از بیدارم اگر
ببینم که من را از دست
او نجات دهد تا من را از دست

آخر من و مادرم خیلی روزه بگیرم تا خوش
باشم با شما مادرم خودم را از دست
او نجات دهد تا من را از دست

و من را از دست او نجات دهد
تا من را از دست او نجات دهد
تا من را از دست او نجات دهد

تعهد هنرمند و آرمان مسکوت

رضا زاده محمدی

در سالهای اخیر هیچ‌گاه "عدالت" موضوع نزاع جناح‌ها نبوده است. شاید ده سال قبل این چنین بود، اما بعد از دوم خرداد حستی در اوج نزاعها مخالفان اسام و منصب و گروه‌دار هم از «مشکلات معیشتی» مردم صحبت می‌کردند، نه عدالت... و آن را در مقابل مطالباتی همچون آزادی و دموکراسی و جامعه مدنی قرار می‌دادند. البته تا آنجا که بتواند گفتمان لیبرالی پراکنده در فضا را به عقب براند بدشان نمی‌آمد که بحث "عدالت" هم از سوی ائتشار یا افرادی مطرح شود. ادبیات به خصوص وقتی که گوینده با توجه به بار خاصی که در مفهوم یک عبارت احساس می‌کند بر آن تکیه می‌کند (یا نمی‌کند) خیلی اهمیت دارد. به عنوان مثال در ادبیات شورای شهر و شهرداری تهران (با همه صداقتی که دارند) بیش از همه عبارت "خدمت" است که تکرار می‌شود، نه "عدالت". البته شاید "خدمت" در مفهومی وسیع مفهوم عدالت را هم در بر بگیرد، اما نه در زمانه ما که هر چه به جلو می‌رود واژه‌ها تعریف مجدد، یا شکل جدید پیدا می‌کنند. رهبر معظم انقلاب به "خدمت" رساندن را اضافه کردند، تا شاید بیکارگانی که حاق وجود و میز و منصب خود را "خدمت" به مردم می‌دانند از توهم بیرون آیند. با این اوصاف در همین حد هم اگر وجهه همت این "خدمت" پایین شهرها و زاغه‌نشینها بودند غنیمت بزرگی بود. اما آنچه اکنون نشانه‌های آن به چشم دیده می‌شود و حتی در محاورات حزب‌اللهها شنیده می‌شود حکایت از یک جهت‌گیری پر خرج دیگر دارد و آن اینکه نشان داده شود حزب‌اللهها هم عرضه اداره شهر را دارند.

علاوه بر عبارتی که تکیه کلام قرار می‌گیرد مفهومی هم که از آن اراده می‌شود مهم است. "شرق" صدمین سال مشروطیت را (که مصادف با روی کار آمدن مجلس جدید شده بود) قربانی شدن آزادی به پای عدالت نامید. ما نمی‌دانیم از نظر این روزنامه عدالت چه مفهومی دارد، اما اولاً حتی لفظ عدالت از گفتار بعضی از سران این مجلس به دور است، ثانیاً در آنجا هم که حرفی از عدالت در پراکندگی آرا و دغدغه‌های نمایندگان "اصول‌گرای" این مجلس به گوش می‌رسد بیشتر مفهوم "امداد" به ائتشار ضعیف و "حل مشکلات معیشتی" مردم فهمیده می‌شود، تا مفهوم دیگر. وقتی که بحث وزارت تأمین اجتماعی در مجلس مطرح شد همه مطمئن بودند که با بحثی از مقوله عدالت اجتماعی روبه‌رو هستند. تنها اختلاف بر سر شخص مطرح شده بود، یا اینکه شاید نهادها و سازمانهای امداد رسانی و مددکاری به شکل فعلی و جدا از هم کارایی بیشتری داشته باشند. همان‌گونه که "شرق" حق ندارد چنان منت بزرگی بر سر عدالت بگذارد، هیچ مدعی اصولگرایی هم حق ندارد امور جاری و وظایف و خدمات بسیار پیش پا افتاده و جا افتاده در هر جامعه پیشرفته در سرمایه‌داری را با تعابیری برآمده از آرمانهای انقلابی و اسلامی توصیف کند. غرض آنکه صرف‌نظر از قضاوت نسبت به صداقت و تعهد

اشخاص یا گروه‌ها، یا برتری این شورا یا این مجلس بر دوره‌های قبل باید گفت که حتی "عدالت" در مقام "حرف" هم وضع مطلوبی ندارد. بعید به نظر می‌رسد که داغ شدن بحث ریاست جمهوری هم این وضع را بهتر کند، یا حتی یک نزاع داغ روزنامه‌ای آزادی - عدالت به وجود آورد.

به تعبیر تأمل برانگیز یکی از کهنه کارهای دوم خردادی اکنون موضوع اصلی نزاع آن است که رئیس جمهور بعدی یک "تدارکاتچی" باشد، یا نباشد. البته این لفظ توهین‌آمیز و تند از کسانی که با ابتکارهای ناب فضایی مملو از سیاست‌گریزی و دلزدگی هر شاعر و آرمان، و بی‌حوصلگی از هر بحث یا مجادله لفظی را در جامعه به وجود آورده‌اند عجیب است. کار به جایی رسیده که اکنون سکوت و خاموش بودن برای برتری یک فرد یا گروه بر فرد یا گروه دیگر شرط کافی شمرده می‌شود. بگذریم از اینکه از مدت‌ها قبل عدالت یک مقوله مبهم، شعاری، موهوم و بی‌سرانجام تلقی شده است. با این همه بعضی از عبارتها در چه‌هایی به ذهن باز می‌کند و انسان را به مباحث عمیق‌تری هدایت می‌کند که می‌تواند در تحلیل وضعیت موجود راهگشا باشد. مفهومی که می‌توان از این عبارت (تدارکاتچی) فهمید نداشتن هر گونه آرمان اجتماعی و سیاسی مشخص و اهتمام صرف به روند اجرایی روزمره است.

از نظر شما ممکن است این فقط یک فحش سیاسی غیر قابل اعتنا باشد، اما نه در شرایطی که بزرگ‌ترین مدعیان، داعیه‌ای بیش از کار بی‌سرو و صدا، با پرهیز از سیاسی‌نگری ندارند. اگر در این میان نشانی از عدالت یافتید ما را هم خبر کنید. آنچه هست گرایش بعضی از افراد برای کمک به ائتشار ضعیف و تزریق پول به ائتشار کم‌درآمد است البته با اطمینان از اینکه کوچک‌ترین خدشه‌ای به کامیابیهای طبقه مرفه وارد نشود. همه می‌دانند که رویکردی جز این به عدالت "جنگال" آفرین است و با کار بی‌سرو و صدا منافات دارد. در عین حال این سبک از کار می‌تواند متأثر از مفهوم خاصی از کار باشد که کار واقعی را کاری می‌داند که جلوه بزرگ، چشم‌گیر و چشم‌نواز داشته باشد - به خصوص در شرایط فعلی که نیاز به چنین جلوه‌هایی در میان مسئولان ارگانه‌های مختلف بسیار شدید شده است.

اگر از بالا نگاه کنیم فضای جدالهای سیاسی را پر از آدمها و جریانهایی می‌بینیم که احساس می‌کنند دارند حسن توجه یا رأی مردم را از دست می‌دهند. عده‌ای احساس می‌کنند که دیگر شعارهایشان در کسی خروشی بر نمی‌انگیزد و دسته دیگر احساس می‌کنند که مردم آنها را از ته دل دوست ندارند. راه حل؟ همه چیز غیر از "عدالت" این است - جمع‌بندی‌ای که می‌توان از عالم سیاست ارائه داد.

بعضی اعتقاد راسخ دارند که عدالت به عنوان یک شعار به دوره‌های خاص تاریخی و وضعیتهای خاص اجتماعی -

درونی ما را برهم نخواهند زد. به طور کلی وضعیت رسانه‌ها در ذهن ما برای شکل دادن به وضع موجود همین است.



در عرصه کار فرهنگی انواع روشهای سنتی و مدرن به کار گرفته می‌شود تا ذهنها و قلبهای ناآگاه در معرض انحراف یا منحرف جذب اسلام و نظام شود. در توضیح عدم توفیقا هم گاه از عدم به‌کارگیری روشهای نوین ایجاد ارتباط و تبلیغ سخن می‌گویند و گاه از نمایش چهره‌ای جذاب از دین. مقصود از چهره جذاب چهره‌ای روح‌نواز، آرامش بخش و متبسم است که تکالیف آن برای جوان امروز قابل هضم‌تر باشد. صرف نظر از میزان توفیق این روشها آنچه مهم است این است که همواره تأکید می‌شود که دین به خودی خود و در ذات خود آن قدر جذاب هست که همه را به خود جذب کند و کافی است که چهره واقعی آن را نشان دهیم. این خود یک اعتقاد با ارزش است اگرچه باز هم بر حسب اختلاف قرائتها یکی آن را عرفانی و درون‌گرا، دیگری آن را ششاد و توسعه‌گرا و یکی هم آن را بیان مفصل‌تری از اعلامیه حقوق بشر بدانند.

در حقیقت قبل از ترسیم چهره واقعی دین و نوع ارائه آن باید به این سوال پاسخ داد که چه نوع دینی را باید معرفی و ترویج کنیم؟ دین در مقام حکومت را، یا دین ماقبل حکومت و خارج از حکومت را؟ هم‌اکنون فعالیتهای فرهنگی‌ای که هدف آنها دفاع از انقلاب و تبیین ضرورت حکومت دینی است تقریباً از فعالیتهای مربوط به ترویج دین جدا و مستقل است. یعنی دقیقاً با این نگرش مواجهیم که وظیفه اصلی حکومت دینی زمینه‌سازی برای ترویج یک دین مستقل از حکومت است و به این معنا یعنی دیندار کردن (نماز خوان و با حجاب کردن) مردم. پس دیگر چه انتظار که چهره واقعی، کامل و جذابی که قرار است از دین ارائه شود متضمن یک آرمان اجتماعی و حکومتی مانند عدالت باشد. طرح چنان چهره‌ای از دین حاوی ادعانامه‌ای ضمنی بر ضد بسیاری از عملکردهای خود ما و حکومتی که در سایه آن به ترویج می‌پردازیم خواهد بود. چنان دینی هر چه قدر هم که جذاب باشد زیاد خوشایند و مطلوب نیست به‌ویژه که پرسشها و ادعاهایی ایجاد می‌کند که مراکز پاسخ‌گویی به شبهات از عهده آن بر نمی‌آیند. همین که در سایه حکومتی بتوان هزاران کتاب دینی منتشر کرد، یا هزاران نفر را به راه راست هدایت کرد و از زندگی صد و بیست چهار هزار پیامبر فیلم ساخت آیا کافی نیست؟

به فرض که همین حکومت (که در سایه آن این همه کار انجام می‌شود) جرئت پایبند کردن جدی جامعه به حداقلهای اجتماعی مورد تأکید خود همچون حجاب را نداشته باشد. اگر دقت کنید معیار واقعی همین است، چرا که حکومت فقط در حدی که خود به تکالیف دینی خود (دین واقعی و کامل)

اقتصادی اختصاص دارد و باید قبول کرد که دیگر دوره آن سپری شده. اگر گفتار جرج ارول را در شماره‌های قبل همین مجله خوانده باشید یک‌جا اشاره کرده بود که روزگاری در غرب در یک دوران آرام و باثبات همگان بر آن عقیده بودند که چنان وضعی تا ابد دوام خواهد داشت. و حتی این احساس بر ادبیات و نقدهای ادبی آن دوران تأثیر عمیقی گذاشت. شاید ما هم در چنان شرایطی به سر می‌بریم و بی‌جهت بر خود و دیگران سخت می‌گیریم. جامعه برای جلب رضایت همگان در حال حرکت تدریجی به سوی سطحی از رفاه و آسایش اقتصادی است. شاید هم چنین احساسی فقط در صاحبان تریبون و صدایرکنان کوچک و بزرگ و شعارسازهای قبلی و فعلی به وجود آمده است؟ عمق این احساس تا بدان حد است که برای بسیاری از مدعیان، قیام حضرت حجت (عج) بیش از آن نیست که چشم «آنان» را به جمال منورش روشن کند و جهان را پر از عطر معنویت نماید.



درواقع مسئله اصلی آن است که تا کسی احساس بی‌عدالتی نکند به یاد عدالت نمی‌افتد و حسری از عدالت نمی‌زند. بی‌عدالتی در کجاست و چگونه باید از آن سراغ گرفت؟ گویا بی‌عدالتی هم به جرگه مفاهیم مبهم و تعریف‌ناپذیر پیوسته است. به طور کلی باید دید منابع خبری‌ای که خلاصه گزارش وضعیت موجود را در ذهن ما به وجود می‌آورند کدامند:

- بی‌بی‌سی و رادیو فردا که وضعیت زندانیان ملی - مذهبی و سلطنت‌طلبها را گزارش می‌کند.
- زردنامه‌ها و روزنامه ایران که خرید سرسبازی و دختر فراری ایدزی و قتل و جنایتهای فجیع را به اطلاع می‌رساند.
- تلویزیون که آدمهای سرخوش فضاهای دکوری، یا بچه دزدی‌های پرمدعای شیک‌پوش را نشان می‌دهد.
- اتوبوس و تاکسی (اگر سوار شویم).
- صف نانوائی و بقالی و میدان تره‌بار (اگر با آنها سر و کار داشته باشیم)
- فروشگاههای رفاه و شهروند
- خیابانها و میدانها و پارکها

در مجموع هر کسی با توجه به فضا و وسعت منابع خبری‌ای که با آنها سر و کار دارد از وضع موجود اطلاع حاصل می‌کند و اگر به رسانه‌های رسمی خبری‌ای همچون مطبوعات یا تلویزیون متکی باشد خبر بی‌عدالتی را نخواهد شنید، مگر آنکه به جنایتهای فجیع، یا حادثه‌ای ناگوار منجر شده باشد، یا در پی آن تجمع بزرگی که به شورش و شکسته شدن شیشه‌های مغازه‌ها و بانکها منجر شده، یا چیزی نظیر حادثه پاکدشت اتفاق افتاده باشد. بنابراین اگر کسی از بی‌عدالتی نمیرد، یا بی‌عدالتی کسی را نکشد یا فریادی از او برنخیزد رسانه‌ها بی‌جهت آرامش



عمل کرده باشد می‌تواند از مردم تکلیف بخواهد. غیر مکلف شدن و آسایش حکومت محصول فردی جلوه دادن دین است. کو تا چنان درکی به وجود آید و اگر ایجاد شد کو تا رویه‌ها عوض شود.



هنر با ظرافت و لطافت سر و کار دارد و عدالت یک مقولهٔ خاکی - گلی و زمخت است. هنر امری است درونی و والاترین هنر آن است که حاصل سر در جیب مراقبت فرو بردن و شهود و الهام باشد. هنر امری خودانگیز است، نه دستوری که بتوان آن را به هنرمند تکلیف کرد. علاوه بر اینها هنر در اصل توصیف کننده، است تا قضاوت‌گر. و اینکه (به گفتهٔ آن دوست محترم) فقر و غنا از مقولهٔ ریز و درشت، یا کوتاه قد و بلند قد است و در واقع از این جهت قابل درک است.

شکل تنزل یافتهٔ مراقبه و سلوکی که برای هنرمند عنوان شد پیدا کردن سوژه‌ها از فضای دور و بر خود، یا آثار دیگران و گذشتگان است و آمیختن آنها با تمایلات و ذهنیات خود. پیش‌داشته‌های ذهنی و تأکیدهای زیباشناختی بسیاری از عناصر و وقایع همان محیط نزدیک را هم پالایش می‌کند تا ارزش هنری پیدا کند. حتی به نظر می‌رسد که بعضی از سوژه‌ها همیشه و ذاتاً هنری‌اند و بعضی در اصل غیر هنری. "صد سال می‌توان سخن از زلف یار گفت." اما خیلی از سوژه‌های دیگر قابل پنج دقیقه بیان زیبا هم نیستند. موضوع دیگر ماندگاری است. بعضی از سوژه‌ها برهه‌ای و تاریخ مصرف دارند، مثل فقر و غنا و عدالت که به قول دوستان در دوره‌ای هنر را متأثر کرده و به جایی هم نرسیده است.

اگر بخواهیم "عدالت" را فقط در مقام ایمان به قلب و اقرار به زبان (عمل به ارکان بماند) زنده کنیم. همین مقدار گزارش یا شرح حالی برای آنکه درک کنیم با چه راه بسی رهروی مواجهیم کافی است. در واقع بزرگ‌ترها به هر عرصه‌ای که سر بزنید می‌بینید که متولیان و متخصصان، یا سابقه‌دارها و بزرگ‌ترها همهٔ حرفها را به صورت مدون زده‌اند، یا در صد بیان آن هستند و تازه‌واردهای خام بهتر است که شنونده باشند.

اما وقتی بزرگ‌ترهای حقیقی و اعتباری را نسبت به بعضی مقوله‌ها ساکت و حوصلهٔ آنها را نسبت به مقوله‌های دیگری فراخ می‌یابید مجبورید خودتان بحث را طرح کنید. ممکن است بیان شما آن قدر فصیح و شیوا، یا آن قدر دقیق نباشد. حتی ممکن است به عقیدهٔ بعضی نگاه شما سطحی باشد، اما بعضی از حرفها را (هر چقدر هم که گوش عده‌ای را بیازارد) باید زد. جالب است که بعضی مباحث هر چقدر هم که تکرار می‌شوند خوشایندند، اما بعضی دیگر به محض آنکه نامی از آنها به میان می‌آید چنان واکنش نشان داده می‌شود که گویی گوشها بیش از حد از شنیدن آنها پر است، یا آن قدر

تکراری و دستمالی شده‌اند که ارزش اتلاف توجه را ندارند - آن هم در مورد عدالت که چنانکه توضیح داده شد - مسکوت‌ترین مقوله در هر حوزه‌ای است که انتظار می‌رود از آن حرفی زده شود. این سکوت باید شکسته شود و این بهانه که عدالت در شرایط کنونی تحقق ناپذیر به نظر می‌رسد پذیرفته نیست. وقتی از چیزی حرفی زده نمی‌شود چگونه می‌توان انتظار عملی در جهت آن را داشت؟ آیا حتی در مقام ثواب اخروی و تشریح دقیق‌تر مدینه فاضلهٔ امام عصر (عج) هم این بحث ارزش طرح کردن ندارد؟ یا مثلاً از آن جهت که به قول آل احمد "امر بر خودمان مشتبه نشود؟"

توقع نداریم که همه آل احمد باشند، اما از هنر و هنرمندان انقلاب اسلامی بیش از اینها انتظار می‌رود. آل احمد یک رمان‌نویس یا داستان‌نویس حرفه‌ای، یا یک هنرمند گوشه‌نشین یا کتابخانه‌ای نبود و "مدیر مدرسه اش چیزی است شبیه به نوعی خاطره‌نگاری، اما از آن جهت که قصهٔ ماست زیباست. سلوک او سیاحت و یادداشت‌برداری از بیغوله‌ها و ده‌گوره‌ها بود و آنچه را که دیده بود و زیسته بود می‌نوشت. به همین دلیل بود که دچار توهمات و تصور اینکه چیزی که نیست باشد یا چیزی که هست نباشد و چیزهایی را که همگان ندیده بودند یا نمی‌دیدند به آنها نشان می‌داد. فقر و فاقه و رنج مقوله‌هایی نیستند که بتوان با پرواز دادن پرده خیال چگونگی یا بود و نبود آنها را معین کرد. در موضوع بحث ما هم اگر قرار باشد بی‌عدالتی به تصویر کشیده شود راه اصولی همان راهی است که آل احمد رفته است. حاتم‌کیا هم ارتفاع پست را تحت تأثیر آنچه در شهرهای جنگ‌زده در طول ساخت سربال خاک سرخ به آن برخورد کرده بود ساخت. در این مقام حتی شاید یادداشتهای روزانهٔ یک دانشجو، یا خاطرات یک روحانی مبلغ در یک روستا بر یک رمان که تصویرگر عشقی متعالی است، برتری داشته باشد. اما اگر فرض کنیم که آل احمد برای ایران یکی بوده آن‌گاه می‌توان به این بحث توجه کرد که در همین روش متداول چرا برای پیدا کردن سوژه توجه هنرمند انقلاب به بعضی از سوژه‌ها بیش از بسیاری دیگر معطوف می‌شود، یا به بعضی سوژه‌ها که از همین اخبار روزمره به گوش همگان می‌رسد اعتنا نمی‌کنند. البته هنر امری است خودانگیز، اما هنرمند انقلاب اسلامی باید به خاطر تعهدی که به انقلاب دارد نسبت‌انگیزهٔ خود را با این تعهد مشخص کند. لااقل می‌شود از چگونگی تجلی آرمانهای انقلاب در کارهایش توضیح خواست و به نظر می‌رسد که این کاری خارج از اصول یا تکلیف‌گرانه باشد. در هر حال باید آن تحول چه در کار هنرمندان و چه در شیوه‌های نقد و نقدپذیری آنها اتفاق بیفتد و این "باید" تعهدی است از یک انقلاب بزرگ با آرمانهای بزرگ بر کردن ما. آیا هنرمند انقلاب اجازه دارد یکی از بزرگ‌ترین آرمانهای آن را مسکوت بگذارد؟